

و بعضی گفته اند الملامتی هو الذی لا یظفر خیرا ولا یتصدق شرا و این طایفه هرگز  
عزیزا لوجود و شریف الحال باشند هنوز حجاب وجود خلقت از نظر ایشان  
یکسوی ننگفت نشده باشد و بدایسب ان مشاهده حال تو حید و معا یکه عین  
تفرید محبوب مانده باشند چه اخفای اعمال و مستحایل خود از نظر خالق  
و مؤذن است بره و بیت وجود خلق و نفس خود که مانع معنی تو حید باشد و نفس  
از جمله اعتبار است تا هنوز بر حال خود نظر دارن تا خارج اغیار از مطالع اعمال  
و احوال خود بکنند نگزده اند و فرقی میان ایشان و صوفیه آنست که حدیثه  
عقابت قدیمه هستی صوفیه را یکی از ایشان ابداع کرده بود و حجاب خلقت  
از نظر مشهور ایشان بر داشته لاجرم در ایشان طاعت و صدق و خیرات خود را  
و خلق و در میان نه ببینند و از اطلاع نظر خلق مامون باشند و با خفا اعمال  
و مستزاحمال مقید نه اگر صلیت وقت در اطفا طاعت ببیند طایفه ارگنده  
و اگر در اخفای آن ببیند اخفایین ملامتیه مخلصانند بکنند ملامتیه و صوفیه مخلصان  
بفرح لا و اذ الخلفنا هم بحال صوفیه و صفت حال ایشانست و اما طایفه آخری چهار  
طایفه اند نهاد و فقرا و خدام و عباد اما زها و طایفه باشند که بنور ایمان ایشان  
جمال حیرت مشاهده کنند و در نیاید در صورت قیام ببینند و از انصاف بر لیت مشرف  
فانی انجمن بگردانند و در حال حقیقی باقی رحمت نمایند و تخلف این طایفه  
باشد که زاهد محظ نفس خود اینو محجوب بود چه بهشت شام خط نفس است

این طایفه را چهار طایفه  
نامند اول طایفه اول  
دوم طایفه دوم  
سوم طایفه سوم  
چهارم طایفه چهارم

این طایفه را چهار طایفه  
نامند اول طایفه اول  
دوم طایفه دوم  
سوم طایفه سوم  
چهارم طایفه چهارم

فیهما ما انشهری الا نفس و صوفی مشاهده جمال انبی و محبت ذات لرزایی از هر دو  
کون محجوب بود همچنانکه از دنیا صرف رغبت کرده باشند از آنست که بین رغبت صرف  
بود بصوفی در زهد مرتبه بود و ولی مرتبه زاهد که خط نفس از آن دور بود  
و اما نظر آن طایفه اند که مالک هیچ چیز از اسباب و منوال دنیوی نباشند و  
طلب فضل و رضوان الهی ترک همه کرده باشند و با عیان طایفه بزرگی از سه  
چیز باشند اول رجای تحقیر حساب یا خوف عقاب چه حلال یا حساب لایق آن  
و چهارم رعفت و توقع فضل و ثواب و مسابقت در در خواست چه فقر یا اشد  
سال پیش از غیاب بهشت در این سبب طلب جمعیت خاطر و فراغت ندون از  
کار طاعات و حضور دل دران و تخلف فقیرانه ملامتیه و مشهور است  
که و طالب بهشت و خط نفس خویش است و ایشان طایفه اول و خواهان دنیا و وری  
بن مرتبه در فقر مقام است فوق مقام ملامتیه و منصوبه و آن صفت خاص  
صوفیست چه صوفی اگر چه مرتبه بودی مرتبه او و رای مرتبه فقر است  
ولیکن خلاصه مقام فقیر در مقام او رجعت و سبب آنست که صوفی را عبور  
مقام فقر از جمله شرایط و لوازمست و هر مقام که از آن ترقی کند صفا و نقاوه  
آنها تنوع نماید و نیک مقام خودش دهد پس فقر را در مقام صوفی وصف بکر  
نماید و آن سبب نیست جمیع اعمال و احوال و مقامات را بخود و عده نمائند آنچه  
عمل و هیچ مقام را بخود نماند و محو مخصوص ندانند بلکه خود را نه سبب دلیل